

بررسی نقش امیر علیشیر نوایی در کشاکش های سیاسی دوره ی سلطان حسین باقر

رقیه علیپور بهزادی^۱
ابوالحسن فیاض انوش^۲

چکیده:

امیر علیشیر نوایی (متوفی ۹۰۶ق) بر جسته ترین شخصیت درباری در دوران سلطان حسین باقر است. مجالست و همنشینی با سلطان حسین باقر و از طرفی قرار گرفتن در طیف اشراف نظامی ترک، سبب شده بود تا او خود را صاحب امتیاز در دربار سلطان بداند. از این رو با حضور او در تشکیلات اداری سلطان و قرار گرفتن در کنار دیوان سالاران ایرانی از جمله مجد الدین محمد خوافی، نظام الملک خوافی و افضل الدین محمد خوافی، زمینه ی کشاکش سیاسی در میان دیوان سالاران فراهم شد. متولی شدن به روش هایی چون اتهام به تقصیر و تصرف در اموال دولتی، اتهام نقش داشتن در توطئه های خانوادگی و تلاش در تضعیف جایگاه دیوان سالاران در نزد شاهزادگان از جمله اقداماتی بوده است که امیر علیشیر نوایی و دیوان سالاران ایرانی علیه یکدیگر به کار می برندند. این مقاله بنابر روش توصیفی- تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه ای گردآوری شده است

واژگان کلیدی: امیر علیشیر نوایی، نظام الملک خوافی، مجد الدین محمد خوافی، سلطان حسین باقر، کشاکش سیاسی.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان. alipourroghaya@yahoo.com.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. amir.anosh@yahoo.com.

تشکیلات اداری تیموریان به عنوان یکی از حکومت‌های ترک تبار در تاریخ ایران پس از اسلام تفاوت چندانی با دوره‌های قبل خود نداشت، در این دوران نیز با حضور ترکان و ایرانیان در رأس امور لشکری و کشوری روبه رو هستیم، بدین صورت که ترکان اهل شمشیر و ایرانیان صاحبان قلم معرفی شدند. عنصر ترک اگر چه از دیرباز در امور لشکری نقش برجسته ای را ایفا می‌کرد، علیشیر نوایی بیش از آنکه از نظر سیاسی و عملکرد در این زمینه مشهور باشد، از نظر فرهنگی مطرح است. در این میان باید گفت که در تشکیلات اداری سلطان حسین باقرا دو عنصر ترک و ایرانی به صورت فعال نقش آفرینی داشته‌اند، و هریک تلاش داشتند تا با متول شدن به روش‌ها و طرح‌های متفاوت همچون اتهام و تقصیر در امور مالی جایگاه و رتبه‌ی خود را در نزد سلطان افزایش دهند، باید گفت که مقارن بودن علیشیر نوایی با دیوان سالاران ایرانی همچون مجد الدین محمد و نظام الملک خوافی، و رویا رو شدن آنها با نوایی چیزی جز عزل و شکنجه را برای آنها رقم نزد. از این رو، ترکان در این دوران کم‌کم جای ایرانیان را در دستگاه اداری گرفتند و به عنوان سیاستمدار بی‌چون و چرای دربار سلطان محسوب شدند. حضور همین دو عنصر و تلاش در جهت حفظ موقعیت از سوی هر دو طیف، سبب شد تا با پدیده‌ی جدیدی تحت عنوان کشاکش سیاسی در این دوران رو به رو شویم، البته این رویا رویی در عصر تیموریان چیز جدیدی نبود و می‌توان گت که حداقل از زمان به قدرت رسیدن سلجوقیان به بعد از این رویارویی در تاریخ دیوان سالاری ایرانی قابل مشاهده بوده است. از منابع مشخصی که به بررسی این کشاکش‌ها می‌پردازند گرچه در خصوص بسیاری از مسائل اطلاعات مبهمی عرضه می‌کنند، می‌توان به دستورالوزرای خواندمیر، روضه الصفای میر خواند ج ۷ و آثار الوزرای سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی اشاره کرد. در این مقاله بر آنیم تا به بررسی نقش امیر علیشیر نوایی در کشاکش سیاسی میان او و دیوان سالاران ایران در دوران سلطان حسین باقرا بپردازیم.

شرحی بر زندگی نامه امیر علیشیر نوایی

امیر علیشیر نوایی در ۱۷ رمضان سال ۱۴۴۱ ه. ق / ۱۴۴۱ م به دنیا آمد. اجداد او از دیرباز در خدمت امیران براس بودند. از جمله در سلک مخصوصان امیر تیمور قرار داشتند(واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷). نیای مادری اش بوسعید چیک نام داشت و الغ بیگ یا امیر الامرای میرزا سلطان حسین بايقرا بود. پدرش کیچکنه بخشی یا کیچکنه بهادر نیز در آغاز در ملازمت سلطان حسین بايقرا بود. مادر علیشیر در دستگاه تیموریان دایه بود؛ و به همین دلیل فرزندش نسبت به سلطان حسین بايقرا عنوان کوکلتاش داشت و یا برادر رضاعی او بود. او در هرات می زیست و دایگی می کرد(نیکو همت، ۱۳۵۱: ۴۲۹). پدر وی در خدمت شاهرخ تیموری بود و با مرگ شاهرخ در سال ۱۴۴۸ ه. ق. با گروهی به سوی شیراز و عراق رفت. علیشیر در سن ۶ سالگی در تفت با شرف الدین علی یزدی از مورخان بزرگ دیدار کرد و مدتی را با او به صحبت نشست(نوایی، ۱۳۶۳: ۲۵).

در کودکی؛ دوره ای که سلطان حسین بايقرا در خدمت ابوالقاسم بابر به سر می برد امیر علیشیر همراه و ملازم شبانه روزی میرزا بود. همراه او در یک مکتب درس می خواند(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۴۱ و واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷)

برخی از نویسندهای داستان سه یار دبستانی را که درباره ای نظام الملک طوسی، حسن صباح و عمر خیام گفته شده است. به زندگی علیشیر و سلطان حسین بايقرا تعمیم داده اند و نوشته اند که هر آن دو در روزگار هم درسی پیمان بستند که اگر بر سر هر یک از آن دو همای سعادت نشست و دولتمند شد؛ از حال دیگری غافل نباشد(قویم، ۱۳۲۷: ۹۵). اما این داستان نمی تواند با زندگی در مکتب هرات تطبیق داده شود. چرا که سلطان حسین بايقرا در مکتب، یک شاهزاده ای تیموری بود و علیشیر فرزند دایه ای آن خاندان و آن دو نمی توانستند با هم این چنین نزدیک باشند. با روی کار آمدن ابو سعید تیموری در خراسان، مدتی نوایی در دربار او روزگار می گذرانید. اما از او استقبالی نشد(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۴۱). علیشیر سبب این کار را در نامه ای منظوم به حسن اردشیر چنین می نویسد "من یک شاعرم ، خود را از نظامی و فردوسی کمتر نمی دانم.

من شخصیتی ممتاز. ولی برایم در هرات جز مشقت و رنج نیست. حکومت سمرقندیان ابوسعید در هرات، گویا حکومت چپاولگران و تند مزاجان است. آنان کفن هنرمندان را برای سکه های سیاه مسی بیرون می کشند. در اینجا دوست یکدلی ندارم، حقوقی برایم مقرر نشده است آنها حتی محل سکونتی به من ندادند. برای رهایی از این پریشانی ها؛ آیا راه دیگری جز ترک میهند وجود دارد؟ در حالی که من می خواهم تحصیل کنم" (طوغان، بی تا): ۴۲).

در سمرقند؛ نوایی در پناه خواجه فضل الله ابوالیثی که از فقیهان و دانشمندان پر آوازه‌ی عصر بود قرار گرفت و در خانقه او چهره‌ای یافت و به تحصیل مشغول شد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۲۰). علیشیر به هرات رفت و در یکی از اعیاد به خدمت سلطان حسین میرزا راه یافت و قصیده‌ای را در آنجا سرود (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷).

حضور نوایی در دربار سلطان حسین بايقرا

خاندان نوایی از دیرباز در خدمت تیموریان به ویژه خاندان میرزا بايقرا؛ نیای سلطان حسین بايقرا قرار داشتند. اگر چه هیچ گاه در آن دستگاه به مناصب در خور ذکری دست نیافتند. حضور نوایی در دربار سلطان؛ زمانی است که وی قصیده‌ای سرود و توسط سلطان مورد توجه قرار گرفت و شروعی شد برای حضور در عرصه‌ی سیاسی در دوره‌ی سلطان حسین (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۳۷). علیشیر به دربار وارد شد و طولی نکشید که همه‌ی کاره‌ی سلطان شد. وی نزدیک ۳۳ سال در دربار سلطان فعالیت کرد و همه‌ی امرا، اعالی و فضلا و شعرا از وی اطاعت می کردند (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۸).

به رغم دوستی و یگانگی میان نوایی و سلطان حسین بايقرا، سلطان بنابر روایت‌های واصفی جاسوسی بر علیشیر گماشته بود؛ تا کارهای او را مورد نظر داشته باشد، سلطان حسین شخصی را تعیین کرده بود که به رسم نوکری در ملازمت نوایی کمر بسته بود و هرچه در مجلس واقع می شد مثل کراماً کاتبین آن را در طوماری ثبت کرده بود و هر

روز آن روزنامه را به مطالعه ی پادشاه می رسانید و هیچ احدي به اين راز مطلع نبود؛ مگر علیشیر که به قوت حدس، فراست آن را دریافته بود(واصفي، ۱۳۴۹، ج ۴۱۴:). به نظر می رسد که اين اقدام سلطان؛ بيشتر به منظور کنترل کردن قدرت و توان نوایي در اداره ی امور بوده باشد. ممکن است در نگاه اول، اين کار يکی از طبيعی ترين و متمداول ترين کارهای دربار یک سلطان و از شگردهای حکومت به نظر آید. ولی روند رویداد ها؛ به اين اقدام معنایي نمی بخشد و علیشیر همچنان مورد توجه سلطان بود. منابع؛ انجام چنین کاري در دربار سلطان را در مورد هیچ شخص برجسته ی ديگري گزارش نکرده اند (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۷۵).

از جانب سلطان مناصب زيادي به نوایي پيشنهاد شد. در ابتداي سلطنت؛ محافظت از مهر بزرگ همایونی را بر عهده ی او واگذار کرد؛ اما نوایي پس از مدتی از پذيرفتن آن استعفا داد و از سلطان خواست تا اين منصب به امير نظام الدين شيخ احمد سهيلی واگذار شود و سلطان اين درخواست علیشیر را قبول کرد (ميرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۷۲). در آن زمان که منصب مهرداری به نوایي داده شد. علیشیر پس از سلطان مقتدرترین عنصر حکومت به شمار می رفت؛ ولی آرزو می کرد که از همه ی مناصب رسمي کناره گيري کند و تنها نديم سلطان باشد. برخی از علل اين خواسته اين چنین است؛ از آنجا که ثروت فراوان داشت ، جنبه ی مادي اين مناصب را در نظر نمی گرفت و همچنان اميران قبيله ی اویغور (قبيله ی نوایي) به رسم ترکان و مغولان در دربار پس از اميران كونگرات، كيات، ترجان، ارلات و برايس می نشستند. نوایي با اينکه از نظر قدرت پس از سلطان قرار داشت. باید پس از اين سرداران می نشست. و مهر او در فرمان ها پس از مهر آنان زده می شد، او اين امر را برنمي تافت و سلطان هم نمی توانست ترتيب نشستن اين سرداران را تغيير دهد. بنابراین، نوایي برای آنكه از ديگران بالا نشيند، می بايست از همه ی مناصب سلطنتی دست بردارد و تنها نديم سلطان باشد (طوغان، (ب) تا): ۴۴. پس از مقام مهرداری، در سال (۱۴۷۲/ ۱۴۷۱ م) سلطان منصب امارت عالي ديوان اعلى را به او واگذار کرد و علیشیر ابتدا از پذيرفتن آن خودداری کرد و گفت: "من حالا در جرگه ی ايجيكيان خلافت، انتظام دارم و صاحب منصبی نيسنم، از جميع امرای عظام بر سرير پایه ی احتشام نزديك تر می نشينم و اگر

متصدی منصب امارت شوم، مقرر است که به حسب قدر بعضی از امرای برا لاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود. پس تکلیف امر امارت دون مرتبه‌ی من باشد" (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۷۳).

علیشیر، امارت را مدت زیادی حفظ نکرد و بنابر سخنان فخری هروی مترجم مجالس النفايس، او به زودی دست از مهمات دنیوی کشید و به گوشه‌ی کاشانه‌ی تقvoi و طاعت که سرمایه‌ی عقبی است؛ متوجه گردید (مجالس النفايس، ۱۳۶۳: ۱۳۴ و فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۷۶).

نقش نوایی در کشاکش‌های سیاسی

علیشیر نوایی خود را از چند جهت برای اینفای نقش اساسی در حکومت محق می‌دانست. از سویی به عنوان دوست و مصاحب سلطان، با شناختی که از روحیه‌ی او داشت، می‌کوشید بر او تأثیر گذارد. او نماینده‌ی طبقه‌ی اشراف نظامی بود؛ هر چند برخی از امیران دیگر قبایل مانند برا لاس از وی بالاتر بودند و در سلسله مراتب قبیله‌ای می‌بايست از آنان فروتر نشینند، این جایگاه به او حق می‌داد تا بنابر سنت دیرینه‌ی امیران ترک؛ خواستار برتری جویی آشکار و پنهان بر نهاد دیوان سalarی باشد.

برخوردها و درگیری‌های سیاسی نوایی با نهاد وزارت و وزیران ایرانی هم، به شیوه‌ی وی در آثارش (چون فرهاد و شیرین) بازتاب یافته است. او وزیران ایرانی دوران باستان را با ویژگی‌هایی که برای وزیران عصر خود در نظر داشت؛ توصیف می‌کند. او وزیر و یا معلم خسروپرویز را وزیری چاپلوس و متملق معرفی می‌کند. نوایی در این داستان تمام ویژگی‌های ناستودنی را که به پندار او در مجده‌الدین محمد و دیگر وزرای همعصرش وجود داشت، به وزیر خسروپرویز نسبت داد (بیگدلی، ۱۳۴۶_۱۵۰: ۱۳۷).

نوایی در تعارضی پیوسته با وزیران ایرانی تبار قرار داشت؛ وزیرانی که یکی پس از دیگری به قدرت می‌رسیدند و سلطان تلاش داشت میان هردو موازنه برقرار کند.

علاوه بر وجه سیاسی، رویارویی نوایی با دیوان سalarان ایرانی وجه فرهنگی هم داشت. تقابل او با دیوان سalarان تنها بدین دلیل که آنها محدود کننده‌ی قدرت سیاسی او

هستند؛ نیست. روی دیگر این سکه آن است که اینان نماینده‌ی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی محسوب می‌شدند و نوایی تلاش می‌کرد تا در عرصه‌ی سیاسی و فرهنگ؛ ترکان را نسبت به ایرانیان در جایگاهی برتر بنشاند. طرح واحد و یگانه‌ی او در این مورد تحدید قدرت سیاسی و حضور فرهنگی عناصر ایرانی است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۰). اما با وجود این امر نباید از اقدامات و فعالیت‌های فرهنگی علیشیر در زمینه زبان فارسی غافل شد، چنان‌که او دیوان اشعاری به زبان فارسی دارد و خمسه المتحیرین وی نیز به زبان فارسی می‌باشدو وی حتی در سروden شعر فارسی فناایی تخلص می‌کرده است.

نزاع نوایی با خواجه علاءالدین صانعی

اولین درگیری و نزاع نوایی با خواجه صانعی (متوفی: ۸۹۱ ه ق / ۱۴۸۶ م)، از اولین وزرای ایرانی سلطان حسین بایقرا روی داد. خواجه صانعی از جمله اشراف باخزر بود. اصل و نصب او به برمکیان می‌رسید و به آن فخر فروشی می‌کرد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۲۴۴). در فضیلت و کسب علم متبحر بوده است. دلایل درگیری و اختلاف میان آن دو تن را می‌توان در دو علت عمده و مشخص خلاصه کرد. ظاهراً صانعی به تنهایی وزارت را در دست نداشته و خواندمیر در شرح حال وی از شرکای او یاد کرده است. خواندمیر علت سوءمزاج آن دو را ذکر می‌کند. "صانعی به عجزه و رعایا، حیف و تعدی جایز می‌داشت و پیوسته نسبت به شرکای خود نقش تقریر و تزویر بر صفحه‌ی خاطر و لوح ضمیر می‌نگاشت. مزاج شریف جناب خداوندگاری، مقرب حضرت سلطانی، امیر نظام الدین علیشیر درباره‌ی او تغییر یافت و دیگر اسباب علت شده، پرتو غضب جناب سلطانی بر وجنت احوالش تافت و او از عرصه‌ی سیاسی وزارت کنار زده شد" (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۳۹۷_۳۹۸). اما در کنار این دلیل، میرخواند در روضه الصفا، دلیل دیگری را در کنار عجز و تعدی در بر کناری صانعی بر می‌شمرد. روزی خواجه صانعی از روی هزل و مزاح بیتی را درباره‌ی نوایی به نظم کشید.

این دلیلی بر کدورت و سوءمزاج، میان نوایی و علامه‌الدین صانعی شد. این که چرا صانعی به سروden چنین بیتی درباره نوایی می‌پردازد، به همان مبحث حضور اهل قلم و شمشیر باز می‌گردد. بر اساس این بیت، طعنه‌ی صانعی به نوایی بر این امر تأکید دارد که نوایی یک ترک است؛ در حالی که به امور فرهنگی می‌پردازد؛ و با این کار از صفت شجاعت و نظامی گری فاصله گرفته است. جامی در باب گرفتاری صانعی توصیه نامه هایی نگاشته است و به نوعی در صدد حمایت از او برآمده است (جامعی، ۱۳۷۸: ۱۸۰).^(۱۶۲)

در ادامه، این کدورت و درگیری میان آن دو تن به قدری فزونی می‌یابد که در ما جرایی که به دستور سلطان، دستار و کلاه صانعی را از سرش بر می‌دارند، علیشیر به سلطان بالحن بیتی می‌گوید که "چون بار او سبک کردی، سبک کن بار گردن را" (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۲۴۴ و خواندمیر، ۱۳۵۶: ۳۹۸). وی با این گفته، کشته شدن و قتل او را از سوی سلطان خواستار است.

در نهایت؛ خواجه صانعی به زندان افتاد و مدت زمان زندان وی، شش سال طول کشید، میرخواند خاطر نشان می‌کند که در این مدت او به فراگرفتن فضایل و کمالات می‌پرداخت، قرآن حفظ می‌کرد و از روی قصیده‌ی سلمان ساجحی نسخه‌ای نوشت (میرخواند، ج ۷، ۱۳۳۹: ۲۴۴). علی صانعی در سال ۱۴۸۶/۸۹۱ به هنگامی که می‌خواستند خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره را که در سلک اعظم اهل فضل و اهل قلم و وزیر بود به قتل برسانند، به اشاره یکی از نزدیکان سلطان حسین؛ از زندان بیرون آمد و همراه سیف الدین به قتل رسید (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۳۹۸). به نظر میرسد که تا روی کار آمدن شبانکاره، صانعی در زندان به سر می‌برده، یعنی مدت وزارت او از سال (۸۹۱-۱۴۶۹ ه. ق) (۱۴۸۶ م) را در بر می‌گرفته است. اموال خواجه صانعی همچون سایر وزرای عزل شده در دولت‌های ماقبل، مصادره شد. مصادره‌ی اموال یکی از پیامد‌های بارز و مهم بر کناری وزراء در هر دوره‌ای بوده است. همچنان که اتهام به تقصیر و رشوه از امور دیگری است که در بر کناری وزراء مؤثر افتاده است. جامی می‌نویسد که نسبت به برادر او شهاب الدین باید کمال احترام را رعایت کرد، چرا که او چون برادرش در امور دیوانی دخالتی نمی‌کرد و در زمرة‌ی مخلسان و مریدان شمس



الدین تبادکانی بوده است(جامی، ۱۳۷۸: ۱۴۶). البته از محتوای نامه جامی مشخص نمی شود که این نامه بعد از مرگ علی صانعی بوده است یا در زمان حبس او.

نزاع نوایی و مجد الدین محمد خوافی

خواجه مجد الدین محمد خوافی، فرزند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی است، که در زمان سلطنت ابوسعید تیموری مدتی در دستگاه حکومتی او فعالیت می کرد. گفته شده که او ملک ایران و توران را با اندیشه و ذکاآوت خود اداره می کرد و علاوه بر منصب نایب قضاوت به پروانگی هم رسیده بود. (خوافی، ج ۱: ۱۳۵۷، ۲۱۹). پروانگی یکی از مناصب مهم لشکری و اداری در دوره ای تیموریان است. دهخدا معنای خزانه دار را برای این واژه بیان کرده است. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۴: ۱۳۷). به نظر می رسد که وی از نظر جایگاه و رتبه ای خانوادگی در مرتبه ای بالا و برتر قرار گرفته باشد. پدرش دیوان سalar بوده و از مدت ها قبل تجربه ای حضور در عرصه ای سیاسی را داشته اند. آغاز حضور او در عرصه ای سیاسی از زمان ابوسعید تیموری بوده است. وی در این زمان منصب انشاء را در دست داشت، و با روی کار آمدن سلطان حسین بایقراء، مدتی به مقام وزارت میرزا محمد سلطان مشهور به میرزا کیجک فرزند میرزا سلطان احمد بن میرزا میرانشاه، خواهرزاده ای سلطان حسین بایقراء منصوب شد. به دلیل فراست، کیاست و کفایتی که در انجام و اداره ای منصب اداری خود داشت؛ طولی نکشید که به منصب رسالت رسید و بر توقیعات ملکی سلطان مهر پروانگی می زد(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۱)؛ میرخواند، ج ۷، ۱۳۳۹: ۷۴-۷۵). اوجِ ترقی وزارت مجد الدین زمانی است که امیر علیشیر نوایی، مقام امارت را در دست داشت و اوضاع نظامی و سپاه و همچنین اوضاع رعیت تا حدودی نظم و ترتیب یافته بود(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۷۵). بنابر دستور سلطان و موقعیت مجد الدین در امر وزارت، مقرر شد تا همه ای وزراء و صدور و مقربان در هر امر مهمی که پیش بیاید، با مجد الدین مشورت کنند و هم چنین منشیان دار السلطنه ای هرات در فرامینی که به آنها داده می شود، لقب مؤتمن السلطنه و معتمد الملک را برای او بنویسند(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۱). در حالی که واقعی در بدایع الواقع، لقب مجد الدین را میرکلان معرفی می کند(واصفی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۱۴).

به نظر عقیلی سیاق و نظم امور مهم حکومتی در زمان وزارت مجد الدین پیدا شد و بعد از وی هر کس که به وزارت می رسد، از او تبعیت می کرد (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۴۲). علی رغم رفتار خشن و تند خوبودن وی، مقام و رتبه اش در نزد سلطان افزایش یافت، به طور یکه "پرتو اهتمام بر تنظیم مهام ملک و مال اندازد"، خواجه در پای تخت نشسته و مهمات ملکی و مالی و سخنان دادخواهان را مورد بررسی قرار می داد و احکامی را صادر می کرد و امضا می زد (نامه ها را از نظر می گذرانید) (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۷).

در گیری و نزاع میان نوایی و مجدد الدین از مدت ها قبل تر، کم رنگ بوده است. به طوری که خواندمیر در دستور الوزرا، پس از آنکه ویژگی های اخلاقی مجدد الدین را ارائه می کند، بیان می کند که اگر چه مجدد الدین در ملازمت و همراهی نوایی به سر می برد، اما زمانی که فرصتی به دست می آورده به غیبت او مشغول می شد و در نزد سلطان سلطان حسین با یقرا، امیر نوایی را به دخالت زیاد در امور منتسب می کرد و با همین اخلاق ناپسند خود، ارکان و امراء دولت را رنجیده خاطر می کرد (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۷_۴۰۹).

با تلاش حاسدان و معاندان و افزایش رشك و حسد در میان ارکان حکومتی؛ دیوان سالاران ایرانی؛ چون نظام الملک خواهی و افضل الدین محمد کرمانی و در کنار آن سخن چینی های امراء ترک از مجدد الدین در نزد سلطان؛ موقعیت مجدد الدین را تضعیف کرد و او را به سراشیبی سقوط رهنمون ساخت. برای نمونه از میان امراء ترک می توان به امیر حسین شیخ تیمور اشاره کرد که از نظر جایگاه در رتبه ای بالاتری از سایر امراء قرار گرفته بود، به پادشاه عرض کرد که "هرگز در آیین پادشاهان با صلابت و حشمت نبوده است که همه ای ارکان و امراء دولت به خدمت مشغول باشند و به رسم ادب بر پای بایستند و بر منظور تمییز امور ملکی و مالی، تازیکی پیش شما نشسته باشد" (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۲_۴۰۱).

نوع سخن خواندمیر در این باره به گونه ای است که می خواسته نزاع میان نوایی و مجدد الدین را بیان نکند، به طوری که پس از این ماجرا خواندمیر می نویسد که لازم نیست بندگان دیوان اعلی در امور از سلاطین سابق تقلید کنند و بلکه مناسب است که

در باب تربیت خدمتکاران به مقتضای طبع فطنت؛ نشان اختراعات فرمایند(خوندمیر، ۱۳۵۶: ۴۰۲).

با کناره گیری مجده الدین در مدت کمی افضل الدین در سال ۱۴۸۷ هـ/ ۹۲ ق، به وزارت منصوب شد و از حمایت بی شایبه نوایی بر خوردار شد، اما زمانی که سلطان نوایی را به جای امیر مغول در استرآباد منصوب کرد، و نوایی از پذیرش این حکم سر باز زد، با اصرار سلطان، علیشیر آن را قبول کرد و عازم استرآباد شد، و به این ترتیب افضل الدین پشتیبان خود را از دست داد و از وزارت بر کنار شد؛ و فرصت بار دیگر برای مجده الدین فراهم شد و افضل الدین که از این شرایط هراس داشت به بهانه‌ی جمع آوری اموال استرآباد به آن جا رفت و آن مسئله را با نوایی در میان نهاد(میرخواند، ۱۳۳۹، ۷: ۱۱۷).

بار دیگر مجده الدین به وزارت رسید و اعتبار و اختیار او افزایش یافت. اما هم چنان مخالفت‌های خواجه نظام الملک و افضل الدین زیاد شد و افرادی را گماشته داشتند تا نسبت به مجده الدین سخنان تقریر آمیز به زبان برانند و او را معزول کردن و او به مدت ۹ سال در خدمت و همراه امیر محمد توشكچی بود و در امور سلطانی دخالت نمی‌کرد. اگر چه سلطان بار دیگر تلاش کرد تا جایگاه مجده الدین را بالا ببرد، اما علیشیر با این موضوع مخالفت می‌کرد و زمام امور به دست نظام الملک خواهی و افضل الدین محمد کرمانی سپرده شد. اما با حضور نوایی در استرآباد، سلطان حسین باقرا باری دیگر مجده الدین محمد را سرافراز کرد. سلطان درخواست پول دو هزار تومان کپکی از نظام الملک و افضل الدین داشت، اما آن دو به او توجهی نکردند و مجده الدین در جواب سلطان گفت "حضرت اعلیٰ اگر ده هزار تومان ضرورت باشد؛ باید این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغ‌های کلی از منال دیوانی اخذ می‌نمایند فی الحال کفایت فرمایند؛ تا به دو هزار تومان برسد، و با این کار مجده الدین مورد لطف سلطان قرار گرفت و از انحطاط به اوج ارتفاع رسید"(میرخواند، ۱۳۳۹، ۷: ۱۰۵-۱۰۶).

مجده الدین برای بازگشت دوباره به جایگاه خود تدبیری را در پیش روی گرفت که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد. ابتدا پیمانی با نظام الملک بست که اگر دوباره به قدرت رسید، او را آزار ندهد، اما بارسیدن خبر برکناری و عزل مجده الدین، وی از

فرصت استفاده کرد و در زمانی که سلطان در بلخ و قندهار بود ، وی از فرصت استفاده کرد و در زمانی که سلطان در بلخ و قندهار بود ، پنهانی با دو تن از امراز ترک ، امیر شجاع الدین محمد برنده و امیر جهانگیر ارتباط برقرار کرد و با دادن رشوه به هر دوی اینها ، پیمان بست که اگر دوباره به قدرت برسد به خاطر این خدمت گزاری به وی؛ حق آنها را ادا کند ، اما آن دو از فرصت استفاده کردن دواین مسئله را به سلطان خبر دادند(خواند میر، ۱۳۵۶: ۴۱۰-۴۱۱). وی همچنین به نزد عبد الرحمن جامی رفت و از او خواست تا از سلطان برای او شفاعت بگیرد، جامی پس از دیدار با سلطان به او گفت که "دخل مجد الدین در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاه است او را تربیت می باید نمود و سخنان درباره‌ی او را نمی باید شنود" اگر چه این عمل با بیست هزار پیشکش به پایان رسید ولی همچنان سلطان با وزیر سوء مزاج داشت(میر خواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۲۷ و جامی، ۱۳۷۸: ۱۲۵ و ۱۱۶).

در باب اهم اقدامات مجد الدین باید گفت بنا به برخی گزارش‌های تاریخی که وی به تعمیر بلاد و ترفیه عباد تلاش کرد و بساط ظلم را از بین برد، نسبت به کشاورزان و صاحبان حرف، عدالت را مجری داشت و مالیات‌های زیادی را از آنها معاف کرد، علوفات ابجیکیان و لشکریان را به آن‌ها داد و چیزی از آن را در دیوان باقی نگذاشت و در هایی را که از طریق آن مقربان و امراء سود و منفعت می بردند؛ بست و قرب هزار تومان به وزراء و عمله دیوان واگذار کرد(خواند میر، ۱۳۵۶: ۴۱۲). مجلس محاکمه‌ی مجدد الدین برگزار شد و این محاکمه که در حبیب السیر و دستور الوزراء به طور کامل بیان شده است. یاد آور داستان محاکمه‌ی حسنک وزیر در تاریخ بیهقی است. در شرح این مجلس، مجد الدین محمد در جایگاه حسنک وزیر و نظام الملک خوافی در جایگاه بو سهل زوزنی قرار گرفته است. چرا که نوع نوشتار خواند میر این گونه است، و او هیچ حمایتی از نظام الملک ندارد(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۶).

به نظر می رسد که میر خواند دشمن اصلی مجد الدین را نظام الملک می داند، وی می نویسد زمانی که مجد الدین در کمال اقتدار به تمشیت امور و مهمات ملک و مال می پرداخت ، نظام الملک چند گاهی در متابع او بود، آخر الامر مانند ماهی در شبکه‌ی اضطراب افتاد، و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین نزد خاقان منصور

فرستاد و آن حضرت بنا به وفور التفات و عنایت آن عریضه را تسلیم مجد الدین کرد و چون مجد الدین بر مکر نظام الملک پی برد تلاش در جهت رفع شر او داشت (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۴: ۱۸۷ و میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۵) میرخواند علت نوشتن شکایت نظام الملک علیه مجد الدین را بر التفات و عنایتی می داند که شاید سلطان با نوشتن این عریضه به نظام الملک می توانست ارزانی دارد. اما پس از این ماجرا مجد الدین به مکر و تزوییر نظام الملک خوافی پی برد و گروهی از اشرار و عمال را بر تقریر او فریب داد و آنها همراهی کردند و در کنار آن عدم مهربانی و شفقت پادشاه هم مزید بر علت شد و نظام الملک و فرزندان او مدتی زندانی شدند ، اما با درخواست و ترحم مجد الدین آنها آزاد شدند(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۶_۱۱۵)

اما علاوه بر فعالیت های نظام الملک ؛ افضل الدین و گروهی از امرای ترک که بی شک با تحریک نوایی؛صورت می گرفت ، باید به عملکرد برادر نوایی هم اشاره کرد . امیر نظام الدین درویش علی و کوکلتاش به دلیل اینکه مجد الدین نسبت به نوایی مخالفت و عناد می ورزید در نزد سلطان از مجد الدین بدگویی کردند و به این دلیل بود که سلطان از مجد الدین خواست مدتی از امور سلطانی دوری جوید و در اینجا بود که مجد الدین محمد صد هزار دینار انعام داد و لباس طلا دوز بر تن کرد و نظام الملک به استقلال امور را در دست گرفت(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۱۶).

این اقدام سلطان در برکناری مجد الدین، شاید به دلیل جایگاه برجسته‌ی وی در نزد سلطان بوده باشد که او نمی خواسته بیش از این مجد الدین مورد حسابات مخالفان قرار بگیرد و در این بین تهمت های زیادی نثار او شود و یا جایگاه برجسته‌ی نوایی را در نزد سلطان بیان می کند، اما نقش نظام الملک در برکناری مجد الدین، هیچ گاه جایگاه او را در نزد سلطان کم رنگ تر نکرد. پس به طور کلی باید مخالفان را در میان وزیران ایرانی و گروهی از امرای ترک جست و جو کرد و این نشاندهنده‌ی این نکته است، که بی شک هر کس برای رسیدن به وزارت و یا هر منصب دیگری، با مخالفت همنوعان خود هم رویه رو خواهد شدو نباید از آن غافل شد، چرا که انسان برای تثبیت جایگاه و مقام خود به هر تدبیری روی خواهد آورد.

با وجود اینکه برکناری مجد الدین با اصرار علیشیر صورت گرفت، لیکن او در مجلس، حضور به هم نرسانید. او به خوبی می توانست، امیران ترک را به جان وزرای ایرانی بیندازد و وزرای ایرانی را با هم درگیر کند و خود دورادور شاهد قضایا باشد. از سوی دیگر شاید بتوان احتمال داد که علیشیر به خاطر شورش برادرش در بلخ و ناخشنودی سلطان حسین باقراز او اجازه‌ی شرکت در این مجلس را نداشته است(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۶). در این جلسه، نظام الملک خوافی، امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه؛ احمد علی فارسی و سایر امرا و ارکان حضور داشتند و منشیان، معايب مجد الدین را بر شمردند و آن جناب با دمی قوی تمام سخنان آنها را جواب داد هرچند که اعدا سعی نمودند یک دینار و یک من بار بر گردن وی بیندازند(میر خواند، ۱۳۳۹، ۷، ج ۱۳۳۹: ۱۲۷-۱۲۸). سر انجام محمد عمر آبادی را در کنار وی نشاندند، و درشتی‌ها و سخنان او برای مجد الدین غیر قابل تحمل بود و قرار شد که از او اعتراف نامه‌ای گرفته شود؛ و او به امیر محمد علی بوشکچی سپرده شدو او وزیر را به خانه برد(میر خواند، ۱۳۳۹، ۷، ج ۱۲۹). آنچنان که رسم است، پس از محاکمه اموال وی مصادره و اموال او شامل، "زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و پادرهای حیوانی [پادزه] و ظروف چینی و گلیم‌های ابریشمین و خیمه‌های منقش رنگین بود که هرگز در خزانه‌ی خیال هیچ کس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات نفیس به نظر سلطان رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد به خواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفه‌ی نفیسی به دست او افتاد، فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنین معلوم می شود که با ما سر راستی نداشته (خواندمیر، ۱۳۵۳، ۱، ج ۴: ۱۹۷)

شکنجه او بسیار بود و سلطان دستور داده بود تا به او آسیبی نرسد و چون می دانستند که شاید سلطان به او گوشه چشمی داشته باشد از فرصت استفاده کردند و مبلغی کلان از او دریافت کردند و مجد الدین در گوشه‌ای پنهان شد، از راه بیابان به کرمان رفت و به قصد انجام مراسم حج به حجاز رفت، ولی در تبوک در سال ۱۴۹۴هـ ق/ ۱۴۹۳م در گذشت. این نکته بسیار معنی دار است که در سفر حج، درویش علی برادر علیشیر با وی همراه شد؛ این موضوع درخور تأمل است که درویش علی از آن سفر بازگشت و مجدداً در دیوان اعلی به کار گماشته شدو اجازه یافت تا مهرش را در کنار



مهر امیر ناصر الدین عبد الخالق بزند(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۷). اما در این بین از انتقام نظام الملک خوافی و فرزندانش به خاطر زندانی شدن توسط مجده الدین هم نباید غافل شد. البته در این بین تدبیر امرای ترک موفقیت آمیز تر بود و دیوان سالاران ایرانی بیشتر در تحریک سلطان نسبت به مجده الدین نقش داشتند، ولی نقش علیشیر که برای حفظ موقعیت خود و جایگاه ترکان به هر تدبیری روی می آورد، در این باره بسیار پرنگ است.

قوام الدین نظام الملک خوافی

در کنار سوءمزاج و در گیری میان علیشیر نوابی و خواجه علاء الدین صانعی و در کنار آن تلاش امیران ترک و دیوان سالاران ایرانی، باید از نقش خواجه نظام الملک خوافی (متوفی: ۱۴۹۷/۹۰۳) به عنوان یکی از وزرا ایرانی سلطان حسین باقرا و اختلاف وی با نوابی و سایر امرای ترک و همچنین نزاع با دیوان سالاران ایرانی یاد کرد. خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی علی رغم جایگاه و موقعیت برجسته ای که در دربار سلطان حسین باقرا به عنوان یک عنصر ایرانی ایفا کرد، اما اقدامات وی ناشناخته باقی مانده است.

پدر خوافی؛ شهاب الدین اسماعیل از قضات ولایت خواف بود(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۱۸). آغاز حضور او در عرصهٔ سیاسی توسط نویسنده‌گان؛ متفاوت ذکر شده است. عقیلی در کتاب آثار الوزراء اولین حضور او در عرصهٔ سیاسی را در زمان باپر میرزا می داند و آن را ابتدای نشو و نمای این وزیر معرفی می کند. در زمان به قدرت رسیدن ابوسعید گورکان در ماوراءالنهر در سال(۱۴۵۱/۸۵۵) او ۲۵ ساله بود. در زمان ابوسعید وزارت یافت و با کارданی و کفایت به کار پرداخت. تا اینکه مورد اعتماد و اطمینان سلطان قرار گرفت. به نظر عقیلی او مدت ۲۰ سال در دربار ابوسعید روزگار گذرانید و در این مدت مردم از او شاکر و راضی بودند(عقیلی، ۱۳۶: ۳۵۲-۳۵۳). ولی این دیدگاه عقیلی با مدت زمان سلطنت ابوسعید گورگانی که ۱۸ سال است، جور در نمی آید.

در سال ۸۷۱ هـ که ابوسعید به سمت عراق و آذربایجان حرکت کرد او "تمام مهمات کلی از جمله ممالک خراسان" را به دست گرفت و در سال ۱۴۶۷/۸۷۲ "امور وزارت قم و ری و آن نواحی" به او واگذار شد.

در باب حضور نظام الملک در عرصه‌ی سیاسی و وزارت در عهد سلطان حسین بایقرا، علاوه بر اقدامات و اصلاحات سیاسی و اقتصادی که وی انجام داده بود، باید به نقش وی در توطئه‌های خانوادگی در دارالسلطنه‌ی هرات اشاره کرد. به طوری که دخالت و نقش وی و فرزندان او در اجرای سیاست‌های توطئه‌ی شاهزادگان تیموری از اهم موضوعات سیاسی در این مقطع زمانی است. میرخواند که از جمله نزدیکان نوایی است و مدتی در ملازمت او به سر می‌برده است؛ این ماجرا را به تفصیل بیان کرده است. او می‌نویسد در درگیری میان مظفر حسین میرزا و برادرش محمد مؤمن، مادر مظفر میرزا به همراه نظام الملک و اولاد او در قتل محمد مؤمن نقش داشتند و چهار نفر را مأمور این کار کردند، آن‌ها از این طریق می‌خواستند مردم را به اشتباه بیندازند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۵۲).^{۱۵۲}

به دنبال این قضیه، میرخواند سریعاً زمان وقوع این رویداد را در زمانی میدارد که علیشیر در دربار حضور نداشته است. و به طوفه روضه مقدسه‌ی رضویه رفته بود که با بازگشت وی، و شنیدن خبر این رویداد، ناراحت می‌شود (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۵۳). وقوع این رویداد در زمانی که نوایی حضور ندارد، به خوبی به نقش برجسته‌ی نوایی در درباره‌رات اشاره دارد.

همچنین میرخواند به نقش نظام الملک در درگیری میان بدیع الزمان و سلطان حسین بایقرا اشاره می‌کند و معتقد است که نظام الملک و نزدیکان وی سعی داشتند تا از مصالحه‌ی میان آن دو تن توسط نوایی خودداری کنند. و با کار به اغوای سلطان مشغول شدند (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۴۴). اما علی رغم این دیدگاه میرخواند، مولف عالم آرای صفوی در باب توطئه چینی امیر علیشیر نوایی درباره‌ی نظام الملک خوافی سخن رانده است، او می‌نویسد در درگیری میان سلطان و بدیع الزمان، نظام الملک برای فراهم کردن آشتی میان سلطان و پسرش به نزد بدیع الزمان می‌رود و پس از آنکه او را متلاuded می‌کند، جاسوسی از سوی علیشیر با نامه‌ای در دست به نزد بدیع الزمان

می رود. در آن نامه نوشته شده بود که نظام الملک خوافی قصد دارد تا بدیع الزمان را به دست پدرش بسپارد و زمینه‌ی مرگ او را فراهم کند) عالم آرای صفوی، ۱۳۶۳: ۲۱۴_۲۱۲)، علیشیر با این اقدام خود به خوبی توانست مزاج بدیع الزمان را نسبت به نظام الملک خوافی تلخ گرداند. علاوه بر ریاست و اشراف بر دیوان اعلی، در جرگه‌ی امرای عظام در آمد و علی رغم دیدگاه عقیلی در باب مخالفت‌های خوافی با هرگونه تصدی گری و تعدی گری در امور اقتصادی، وی توانست به حل و عقد مهمات بپردازد و اکثر امرا و صدور و مقربان چه با میل و چه بی میل از او اطاعت کردند، وزراء اوامر او را می پذیرفتند و منشیان در فرامین لقب او را امین الدوله القاهره می نوشتند(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۲۵).

بی شک اکثر وزراء در دوران وزارت اقداماتی را انجام می دهند، که این اقدامات ممکن است نتیجه‌ی را به دنبال داشته باشد. هر وزیری متناسب با علاقه‌ای که به گرایشی سیاسی، فرهنگی و مذهب یا اقتصاد داشته باشد، اقداماتی را حول محور آن انجام خواهد داد. منابع دوره‌ی تیموری نظام الملک را به عنوان یک وزیر مذهبی و شدیداً متعصب در مذهب معرفی شود. چرا که بیشتر از اینکه به اقدامات وی پرداخته شود، از روحیات و اخلاقیات وی مطالب زیادی ارائه شده است. خوافی باکفایت رأی و تدبیر خود توانست وزارت را به مرتبه‌ی امارت برساند و سروران ملک و گردنشان عصر خود را با اصابت رأی و خاطر صواب مطیع فرمان خود گرداند، نظرازامور دنیه و دنیویه برداشت و خدمات زیادی از خود ارائه داد(اسفاری، ۱۹۶۱، ج ۱: ۳۴). اسفزاری اگرچه که کتاب خود را به نام و برای نظام الملک خوافی نوشته و در طیف نویسنده‌گان حامی نظام الملک قرار می گیرد، اما با لحن خوبی از علیشیر یاد می کندو به آثار و اقدامات او می پردازد. در مقابل خواندمیر که در طیف نویسنده‌گان حامی نوایی قرار می گیرد از نظام الملک کمتر نام می برد و حتی تلاش می کند تا از درگیری‌های نواحی با اطرافیان مطالب قابل توجهی عرضه نکند.

درباره‌ی انگیزه‌های مخالفت علیشیر با نظام الملک، به نظر میرسد که دو انگیزه‌ی بنیادین از اهمیت بیشتری داشته باشد. نخست تلاش آشکار و گسترده‌ی علیشیر برای حفظ موقعیت خود به عنوان دومین شخص حکومت بود که سبب می شد؛ علیشیر با

تمامی کسانی که بیش از اندازه در دستگاه سلطان قدرت می یافتند، ناسازگاری نشان دهد و در پی کاستن قدرت آنان باشد . دیگر اینکه ویژگی های مذهبی نظام الملک و احتمالاً سخت گیری های مذهبی او نمی توانست چندان مورد پذیرش شخصیتی چون علیشیر باشد(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۵)

پای بندی نوایی به مذهب آن گونه نبود که با خواسته ها و اقدامات نظام الملک همراه باشد. به طوری که واصفی در بداعی الواقع در ذکر مجلس امیر علیشیر نقل می کند، به شدت با ویژگی های مذهبی خواصی متفاوت است(واصفی هروی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۸۰-۴۸۱). شاید این یکی از نکات مهم در ناخشنودی میان نوایی و نظام الملک باشد. نوایی همان طور که برای سرنگون کردن خواجه صانعی؛ از نظام الملک خواصی حمایت کرده بود(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۱۸). حال برای کنار زدن نظام الملک از دو تن وزیر ایرانی یعنی مجdal الدین محمد و افضل الدین محمد کرمانی استفاده کرد. اختلاف میان مجد الدین و نظام الملک از مدت ها قبل آغاز شده بود؛ چرا که مجد الدین برکشیده ای نوایی بود؛ اگر چه به عنوان یک دیوان سalar ایرانی محدود کننده ای قدرت نهاد نظامی به شمار می آمد . ولی آنجا که قدرت او در تقابل با قدرت نظام الملک قرار می گرفت؛ جانبداری از مجد الدین ترجیح داشت. در این زمان روند رویداد ها به سوی تقابل مجد الدین خواصی سیر می کرد(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۳). جایگاه و نقش مجد الدین در دارالسلطنه ای هرات مقام پروانچی و رسالت بوده است. همچنانکه به توقع منشورات سلطان هم اقدام می کرد. نزدیکی مجد الدین با سلطان سبب شد تا به سخن چینی علیه نظام الملک بپردازد و مدتی او و فرزندانش توسط سلطان زندانی شوند. اختلاف آنها زمانی آغاز شد که سلطان به مبلغی پول احتیاج داشت و از نظام الملک و افضل الدین که از دستیاران او بود، درخواست پول کرد؛ و در مقابل آن دو تن اظهار ناتوانی کردند. و مجد الدین در خلوت به سلطان گفت "حضرت اعلی را اگر ده هزار تومان ضرورت باشد باید این دو خواجه که هر سال مبلغ هایی کلی از منال دیوانی اخذ می کنند، فی الحال کفایت فرمایند، تا به دو هزار تومان چه رسد(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۶-۱۰۵). مخالفت مجد الدین با خواصی نشان دهنده ای این نکته ای برجسته و مهم است، که افزون بر مخالفت های نهاد نظامی و امرای ترك بادیوان سalarان ایرانی، دیوان سalarان ایرانی در

کشاکش با یکدیگرند و به دسیسه علیه یکدیگر می پردازند، چنانکه خود مجدهای را برای رسیدن به قدرت، سخن چینی در نزد سلطان را وسیله ای برای رسیدن به مقام برجسته ای در نزد سلطان قرار داد (فرهانی منفرد، ۱۳۸۷: ۱۸۷). این امر نشان می دهد که اگر دیوان سالاران ایرانی با یکدیگر اتحاد داشتند و به دنبال مقاصد دنیوی و مالی خود نبودند، می توانستند روند رویداد ها را به سمت و سویی دیگر بکشانند، ولی با این وجود علیشیر آنقدر در سلطان نفوذ داشت که می توانست، با یک اقدام کوچک همه می آن دیوان سالاران را کنار بزند، کما اینکه همین کار را هم کرد، و تا حدودی به موقیت رسید. فشار امیران ترک دلیل دیگری بر درگیری میان مجدهای و نظام الملک است. میر خواند داستان حاکم بلخ کوکلتاش برادر نوایی را بیان می کند که مجدهای و نظام الملک و نوایی راه دشمنی را در پیش گرفت و این زمینه اتحاد میان افضل الدین و نظام

که مهم ترین آمها نوایی بود، وارد رقابت های سیاسی شد.

به هر حال با فعالیت و اقدامات سران در نهایت نظام الملک از صحنه ای سیاسی وزارت بر کنار شد. خواند میر در دستور الوزراء دلایلی را ذکر می کند و تلاش می کند تا مقصراً اصلی را نظام الملک معرفی کند. خواندمیر همچنین رسیدن نظام الملک به مقام وزارت را ناشی از قضا و قدر می داند (خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۲۶). بر خلاف خواندمیر؛ عقیلی بر کفایت، درایت و شایستگی او در مقام وزارت تأکید می کند (عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۵۲)

با برکناری نظام الملک خواهی از عرصه ای سیاسی (۱۴۹۷/۹۰۳م)، زمینه برای روی کار آمدن افضل الدین محمد (متوفی ۹۱۰ق) فراهم شد. وی از وزرای ایرانی برجسته در دوران سلطان حسین باقیر است. در کنار تمام درگیری ها و سوءمزاجی که میان امیران ترک و وزرای ایرانی درگرفت، نباید از افضل الدین محمد غافل شد. پدر افضل الدین، ضیاءالدین از بزرگان کرمان بود و خاندان آنها پیشوایی مردم کرمان را بر عهده داشته اند (سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۱۶)

وزارت افضل الدین محمد کرمانی

حضور افضل الدین در عرصهٔ سیاسی را در دوران سلطان ابوسعید گورکانی دانسته‌اند که در آن زمان به منصب استیفا منصوب شد و با روی کار آمدن سلطان حسین باقیرا، به محضر او رسید و در سال ۸۹۱ هـ / ۱۴۸۶ م به مقام وزارت دست یافت. گفته شده که از خانواده‌ای بالا مرتبه و از اهالی کرمان بوده است. میر خواند او را وزیرزاده معرفی می‌کند(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۵۸؛ روملو، ۱۳۴۹: ۵۶)

در سال ۸۹۲ هـ / ۱۴۸۷ م که سلطان در مرو شاه جهان بود، امیر مغول را که در این زمان در استرآباد حکم می‌راند، به حضور خواست و علیشیر را به جای او منصوب کرد. وقتی این سخن با نوایی در میان نهاده شد. او با بی‌رغبتی به پذیرش مناصب حکومتی از قبول آن سرباز زد. وقتی سلطان بر این منصب برای وی اصرار کرد به استرآباد رفت(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۴). به این ترتیب افضل الدین پشتیبان خود را از دست داد و از وزارت بر کنار شد و مجده‌الدین توانست بار دیگر به وزارت دست یابد و افضل الدین که به خاطر توطئه چینی همراه خوافی علیه مجده‌الدین از مجده‌الدین هراس داشت، به بهانهٔ جمع آوری اموال استرآباد بدان جا رفت و آن مسئله را با نوایی در میان گذاشت(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۸).

افضل الدین در نهایت عنایت و توجهی نوایی در استرآباد روزگار خود را می‌گذرانید و خواجه مجده‌الدین که از تقصیرات افضل الدین در باب توطئه چینی در برکناری خود آگاه بود، فرامینی صادر، و آنها را به استرآباد فرستاد و چون افضل الدین می‌دانست که با این کار مجده‌الدین غضب سلطان را بر می‌انگیزند، با مشورت علیشیر و همراهی وی به عراق و آذربایجان رهسپار شد(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۰۹).

نوایی به خاطر دیدار با سلطان، امیر بدرالدین را به جای خود در استرآباد منصوب کرد. افضل الدین در آذربایجان به خدمت سلطان یعقوب آق قو یونلو رفت و در سال ۸۹۳ / ۱۴۸۹ م از طرف او امیر آنجا شد و با تجملی هر چه تمام‌تر به مکه رفت و پس از گزاردن حج به عراق عجم بازگشت(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۳۶-۴۳۴). در همین زمان بود که میر حیدر عمومی علیشیر به استرآباد رفت و گفت که گروهی به رهبری علیشیر قصد

سموم کردن او را داشته اند، در این ماجرا علیشیر ادعای بیخبری و بی طرفی کرد و میر حیدر زندانی شد(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۱۱۰).

درباره‌ی این رویداد دو احتمال است. یکی فرستادن حیدر به هرات تمھیدی از سوی علیشیر بود تا بدین وسیله، سلطان را وادارد که با دلجویی از او؛ وی را به هرات فراخواند. دیگر اینکه سلطان به راستی تصمیم داشته، علیشیر را مسموم کند و را از میان بر دارد و این نشاندهنده‌ی بحرانی شدن رابطه‌ی نوایی و سلطان است(فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

افضل الدین در دوران ابوسعید با برهان الدین عبدالحمید وصلت کرد و از طریق او به سلطان ابوسعید تیموری معرفی شد و با اینکه سن او کم بود و به منصب استیفای دیوان اعلی منصوب شد و در دوران سلطان حسین باقرا در سال (۱۴۷۱/۸۷۸) برمسند وزارت منصوب شد و در این کار از خود کارداری و کفايت بسیار نشان داد(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۳۴-۴۳۳).

به نظر می‌رسد که مدت زمان وزارت افضل الدین محدود بوده باشد. پس از برکناری مجد الدین محمد و روی کار آمدن خواجه نظام الملک خوافی در سال ۱۴۹۷/۹۰۳، افضل الدین از استرآباد به هرات وارد شد و با مشخص شدن نقش خوافی در قتل محمد مؤمن میرزا، کدورتی میان خوافی و سلطان ایجاد شد و حضور افضل الدین فتور و سستی در جریان وزارت نظام الملک ایجاد کرد(میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۷: ۱۵۸). با وجود تلاش‌هایی که خوافی و اطرافیان در برکناری افضل الدین داشتند، اما موفق نشند، از آن جهت که نوایی حمایت او را بر عهده داشت(خواندمیر، ۱۳۵: ۴۳۹).

در نهایت با تلاش افضل الدین، خوافی کنار زده شد و در سال (۹۰۳ ق/ ۱۴۹۷ م) افضل الدین به مقام وزارت رسید، در دوران او و پس از آن به مقام اشرف دیوان دست یافت و پس از آن منصب دیوان اعلی به او تفویض شد و با استقلال تمام امور ملکی و مالی را انجام داد و خواندمیر درباب جایگاه او می‌نویسد "رأیت قدر و متزلتش از ایوان کیوان درگذشت و لقبی را که منشیان در نامه‌ها بر او می‌نوشتند، ناظم اعاظم قواعد السلطنه و الخلافه معتمد الملک صلاح اندیش، افضل الدین وفا کیش بود(خواندمیر، ۱۳۵۶: ۴۳۷).

درگیری و نزاع که در میان ترکان و دیوان سalarان ایرانی روی داده است در باب افضل الدین و نوایی صدق نمی کند؛ چرا که افضل الدین از حامیان بی چون و چرای نوایی بوده است و با مشورت اوی بود؛ که توانست مدتی را از دست مجد الدین و انتقام اوی رهایی یابد. اما از آنجا که هر کس برای رسیدن به قدرت به اهرم هایی چنگ می زند، اوی با حضور در هرات در دوران نظام الملک خوافی توانست او را کنار زند و به وزارت برسد. این خود گواه بر این نکته است که نه تنها دخالت و نقش رویارویی نوایی با دیوان سalarان ایرانی علاوه بر وجهی سیاسی، وجهی فرهنگی هم داشت. تقابل او با دیوان سalarان تنها بدین دلیل که آنان محدود کنندهی قدرت سیاسی او هستند، نیست؛ روی دیگر سکه این است که آنها نمایندهی فرهنگ و زبان فارسی اند و نوایی در عرصهی سیاست و فرهنگ با توطئه ها و شیوه هایی متفاوت تلاش کرد تا ترکان را نسبت به ایرانیان در جایگاهی برتر قرار بدهد. طرح واحد و یگانه ای او در این دو عرصه؛ تحديد قدرت سیاسی و حضور فرهنگی عناصر ایرانی است (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۱۸۰).

نتیجه ای که از دسیسه های دیوان سalarی تموریان عایدمان می شود این است که برای پیروزی بر دیگران داشتن شخصیتی قوی و پی بردن به شیوه هایی که تمام بازیگران از زیر دستان جاه طلب گرفته تا شاهزادگان در فضای آمیخته به رشك، فساد و اختلاس دیوان برای رسیدن به اهداف خود از آن سود می جستند ضرورت داشت. طبیعی ترین راه پیشرفت بی اعتبار و بی آبرو کردن بود که مواد لازم برای این کار هم همواره در دسترس قرار داشت. آشکار ساختن خلاف کاری های مالی، موثرترین راه برای مهار قدرت صاحب منصبان بود (فوربز منز، ۱۳۹۰: ۱۴۸).

نتیجه گیری

بنابر مطالب گفته شده، می توان اذعان داشت که حضور دو عنصر ترک و ایرانی در دربار از دیر باز موجب مشکلاتی می شده است. اگر چه ترکان تا قبل از روی کار آمدن سلطان حسین بایقرا همچنان در رأس امور لشکری قرار داشتند، اما در اوخر تموری ترکان با رهبری امیر علیشیر نوایی توانستند تحملات خود بر دیوان سalarی را افزایش دهند، بدین صورت که نوایی بدان جهت که دوست سلطان بود و در زمرةی اشرف

نظامی قرار می‌گرفت، از این دو امتیاز استفاده کرد و طولی نکشید که توانست رقیب بی‌چون و چرای دیوان سالاران ایرانی همچون مجده‌الدین محمد خوافی و نظام الملک خوافی محسوب شود . مجده‌الدین اگر چه از وزرای برجسته‌ی سلطان بود و توانست اقدامات مفیدی را برای رفاه حال مردم انجام دهد ولی به خاطر اتحادی که در میان دیوان سالاران ایرانی و علیشیر نوایی در گرفت از کار بر کنار شد و یا وقتی که نظام الملک خوافی وزرات سلطان حسین بایقرا را در دست گرفت، به خاطر ویژگی‌های مذهبی چون تعصب مذهبی و گرایشات این چنینی از سوی علیشیر غیر قابل تحمل بود و از این رو او نیز به اتهام تقصیر و تصرف در اموال دولتی از کار برکنار شد. در حالی که در مقابل این دو تن می‌بینیم که افضل‌الدین دست پرورده‌ی خود علیشیر است و در زمانی که او در هرات حضور ندارد افضل‌الدین محمد پشتیبان واقعی خود را از دست میدهد و علیشیر هیچگاه سیاستی را که درباره‌ی مجده‌الدین و افضل‌الدین به کار برد برای افضل‌الدین در نظر نگرفت. با نگاهی عمیق به منابع این دوران می‌توان این نکته را مد نظر قرار داد که مقارن بودن این وزرا با دوران علیشیر نوایی و روبه رو شدن با وی چیزی جز عزل و شکنجه را برای آن دو به دنبال نداشت، بدین صورت که علیشیر برای برکناری آنها از سیاست‌های بسیار سخت استفاده نمی‌کرد، بلکه از طریق متحد شدن با دیوان سالاران ایرانی و عدم حضور خود در صحنه این اقدام را انجام می‌داده است.

منابع و مأخذ

اسفزاری، معین الدین محمد زمجی(۱۹۶۱): *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، ج ۱، به اهتمام محمد اسحاق، نشر دانشگاه علیگر، (بی‌جا).

بیگدلی، غلامحسین(۱۳۴۶): *فرهاد و شیرین نوایی*«مجله دانشکده ادبیات تبریز»، س ۱۹، ش ۲.

جامی، عبدالرحمن(۱۳۷۸) *نامه‌ها و منشآت* ، تصحیح عصام الدین ارون بایف و اسرار رحمانف، نشر میراث مکتب، چاپ اول، تهران.

خوافی، شهاب الدین (۱۳۵۷): *منشآلانشاء*، ج ۱، تصحیح رکن الدین همایونفرخ، نشر دانشگاه ملی ایران، تهران.

خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۵۶): دستور الوزراء، به اهتمام سعید نفیسی، نشر اقبال، تهران.

خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۵۳): حبیب السیر، ج ۴، زیر نظر دبیر سیاقی، نشر خیام، تهران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳): لغت نامه دهخدا، ج ۴، چاپ اول، نشر روزنه، (بی جا).
روملو، حسن بیگ (۱۳۴۹): احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، نشر بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

طوغان، زکی ولیدی (بی تا) امیر علیشیر نوایی بزرگ ترین شخصیت ادبی ترک، ترجمه مریم ناطق شریف، «نامه پارسی»، س ۳، ش ۳.

عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام، (۱۳۶۴): آثار الوزراء، تصحیح میر جلال الدین ارمومی، چاپ دوم، نشر اطلاعات، تهران.

فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲): پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، چاپ دوم، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.

فوریز منز، بئاتریس (۱۳۹۰) قدرت، سیاست و مذهب در ایران عصر تیموری، ترجمه: جواد عباسی، نشر دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد
قویم، علی (۱۳۷۲) امیر علیشیر نوایی، «مجله ارمغان»، س ۲۳، ش ۳.
نیکو همت (۱۳۵۱) امیر علیشیر نوایی «مجله وحید»، س ۱۰، ش ۴.
نوایی، امیر علیشیر (۱۳۶۳) تذکره مجالس النفایس، به کوشش علی اصغر حکمت، نشر کتابخانه منوچهری، (بی جا).

واصفی هروی، زین الدین محمود (۱۳۴۹) بدایع الواقع، ج ۱، تصحیح الکساندر بلدروف، چاپ دوم، نشر بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۹) خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، به کوشش میر هاشم محدث، نشر میراث مکتب، چاپ اول، تهران.

ناشناس (۱۳۶۳) عالم آرای صفوی، به کوشش ید الله شکری، نشر اطلاعات، (بی جا).